روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir
دوشنبه • ۳آذر ۱۳۹۳ • ۱صفر ۱۴۳۶ • ۲۴نوامبر ۲۰۱۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۷۰ • ۱۶صفحه
اذان ظهر تهران ۱۱:۵۱ • اذان مغرب ۱۶:۵۳ • اذان‌صبح‌فردا ۵:۲۲ • طلوع آفتاب ۶:۵۰

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

آموزش پختن آش کیک

پوریا عالمی

● مدیران هتل کوبورگ وین در یک ابتکار جالب برای تیم‌های مذاکره‌کننده مساله هسته‌ای ایران، کیک‌های اختصاصی پختند که عکسش را یک خط پایین‌تر می‌بینید. روی این کیک‌ها نوشته شده: «افتخار بزرگی است پیش ما هستید.» می‌بینید؟ چندجور برخورد با مذاکرات هسته‌ای می‌شود. یکی توی خارجه کیک می‌پزد که همه دهانشان را شیرین کنند. یکی توی داخله با چهارتا تیتر هرروز آشی برای تیم مذاکره‌کننده می‌پزد که روش یک‌وجب روغن باشد. این وسط بعضی‌ها معتقدند قضیه آش کشک خاله است که بخوری نخوری پات است. اما یکسری تا اسم آش بیاید یاد دعوامرافعه می‌افتند و معتقدند یک‌طرف قصه باید آش‌ولاش شود. بعضی‌ها هم همیشه آش‌خورند و میلی به خوردن کیک ندارند. یکسری هم تا حالا هرچی پختند آش دهان‌سوزی نبوده اما اصرار دارند حتما باید خودشان دیگ را هم بزنند. اما ما معتقدیم آشپز وقتی دوتا بشود آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک. باباجان، ظریف‌اینا خیلی ظریف دارند کار را پیش می‌برند و به‌هرحال آشی که بپزد را همه باید نوش‌جان کنیم. منتها یکسری فقط بلدند آش پشت‌پا بپزند. به نظر ما وقتش است ما هم دست‌به‌کار پختن کیک ظریف بشویم، بلکه کم‌کم به‌نتیجه‌رسیدن مذاکرات را بتوانیم جشن بگیریم و پایکوبی کنیم.

کارتون خواب

علی جهانشاهی

فردا گذرانی

● مجموعه درسگفتارهای «محمد رضایی‌راد» این‌بار با عنوان «سِنکا: پیش‌درآمد تئاتر شقاوت» از سه‌شنبه چهارم آذر ساعت ۱۷ در موسسه پرسش آغاز می‌شود. در طرح درس قرار است درباره تاثیر شگرف سنکا بر تئاتر بعد از خود، به‌ویژه بر شکسپیر و درام الیزابتی سخن گفته شود. درسگفتارهای «محسن رنانی» با موضوع «پیش‌شرط‌های فکری و نهادی توسعه: مورد ایران» در روزهای چهارشنبه ۱۲ و ۱۹ آذر ساعت ۱۷ و روزهای پنجشنبه ۱۳ و ۲۰ آذر ساعت ۱۴برگزار خواهد شد.

کافه نظر

وظیفه اصلی به دوش دولت است

سعید برآبادی: اتفاق تازه‌ای نیفتاده و اگر هم افتاده، هنوز آمارهای رسمی تاییدکننده آن نیست، با این‌همه، مرگ همزمان مرتضی پاشایی، مجید بهرامی و غلامحسین مظلومی باعث شده که شایعه افزایش سرطان، به دغدغه‌ای پررنگ بدل شود. در کارزار چنین نگرانی‌های مهمی که با ذات سلامتی آدم‌ها درگیر است، مردم چه وظایفی دارند؟ دولت‌ها چه باید بکنند؟

مجتبی راعی ◀ کارگردان

سال‌ها پیش می‌خواستم مستندی درباره غذا در ایران بسازم و به همین‌خاطر، مطالعه گسترده‌ای روی عادات غذایی ایرانی‌ها، وضع مواد اولیه، واردات مواد غذایی و... کردم. واقعیت این است که کنترل جدی‌ای روی چنین مواردی در ایران وجود ندارد و همین آگاهی باعث شد که منتظر جدی بروز سونامی سرطان باشم. کاش آن مستند را می‌ساختم و کاش چنین فعالیت‌های آگاهی‌دهنده‌ای روی مردم و مسوولان تاثیر می‌گذاشت تا لااقل امروز، انتشار خبر سرطان چند هنرمند عزیز، نگرانی را پیش از آگاهی به مردم سرایت نمی‌داد. متاسفانه در چنین شرایطی هرچه قابل مصرف باشد، از هوا، غذا و آب می‌تواند برای مردم سرطان‌زا باشد بنابراین توجه و رسالت اصلی دولت کنترل آن چیزی است که مردم مصرف می‌کنند. اگر این موارد کنترل نشود، بنیه علمی کشور در درمان سرطان شاید چندان اثرگذار نباشد، به عبارت دیگر نمی‌شود، در عمل تولید سرطان کنیم و بگوییم آنقدر بنیه علمی قوی‌ای داریم که می‌توانیم جلویش بایستیم. در چنین احوالی، سرطان به یکی از دغدغه‌های عمومی مردم بدل شده و تکلیف روشنی ندارند و نمی‌دانند چطور باید از سردرگمی بیرون بیایند، پس اصلی‌ترین وظیفه دولت و نهادهای وابسته به آن در قدم اول، تثبیت استاندارد برای همه مواد مصرفی است، بازگشت اعتماد عمومی به علامت استاندارد، می‌تواند کمی از این سردرگمی بکاهد.

مهراب قاسم‌خانی ◀ فیلمنامه نویس

امیدوارم که مردم هیچ‌وقت با مساله سرطان درگیر نشوند، چون تازه آن‌وقت است که می‌فهمند این بیماری مهلک چطور می‌تواند از بچه تازه‌متولدشده تا افراد سن بالا را وارد چرخه زجرآور درمان کند بی‌آنکه امید چندانی به درمان باشد. از درمان گفتم و باید بگویم که هزینه‌های درمان سرطان آنقدر وحشتناک است که بعضی افراد حتی ممکن است از آن انصراف بدهند یا بروند سراغ داروهای ارزان‌تر چینی.

نمی‌دانم چه‌کسی باید برای مهار رشد سرطان در ایران برنامه‌ریزی کند و شاید تا خودمان درگیر این بیماری نشویم از مشکلات آن اطلاع پیدا نکنیم. سال گذشته من برای اولین‌بار اصطلاح سونامی سرطان را از دکترها شنیدم. در چنین شرایطی چطور می‌توان به‌عنوان یک حرکت اجتماعی واکنش نشان داد.

مثلا آلودگی هوا سرطان‌زاست، ما هم نسبت به آن بارها واکنش نشان داده‌ایم، الان می‌گویند که تقریبا همه‌چیز سرطان‌زا شده، چطور می‌توانیم ماکروویو را از زندگی حذف کنیم؟

چطور می‌توانیم همگی از تهران آلوده فرار کنیم؟ در چنین شرایطی است که به نظرم حل مشکل سرطان بیش از آنکه مردمی باشد، وظیفه دولت‌هاست. مردم شاید فردا مرگ پاشایی را از یاد ببرند و به همین‌خاطر نگرانی مساله سرطان هم از یادشان برود اما وظیفه دولت‌ها همچنان باقی است.

شقایق دهقان ◀ بازیگر

عید سال قبل، متوجه شدیم که پدرم دچار سرطان شده. از زمان اطلاع ما، تا فوت ایشان دوماه بیشتر زمان نبود. شوکه شده بودیم و با وجود همه تلاش‌ها برای درمانش، متاسفانه او را از دست دادیم. اما همیشه به این فکر می‌کنم که پدرم نه در آلودگی هوای تهران زندگی کرده بود، نه سیگار می‌کشید و نه تغذیه بدی داشت و می‌توانم بگویم که در طول عمرش، کاملا سالم زندگی کرده بود. آزاردهنده‌ترین بخش بیماری او این بود که در بیمارستان بعضی برای دلداری به ما می‌گفتند که خوشحال باشید که دوماه بیشتر با درمان سرطان درگیر نبوده‌اید، چون درمان بی‌امیدی است، فقط هزینه‌کردن است و انتظارکشیدن. بنابراین حال خانواده مرحوم پاشایی را خوب می‌فهمم که بیش از یک‌سال با این بیماری درگیر بودند. پیش از اینکه پدرم درگیر سرطان شود، ناخودآگاه این بیماری برایم متفاوت بود و همیشه سعی می‌کردم در خیریه‌های مرتبط با سرطان حضور داشته باشم، حالا هم وضع فرق نکرده و فکر می‌کنم باید در اینگونه «ان‌جی‌او»ها حضور داشت و با این دغدغه اجتماعی مردم، همراهی کرد.

زاویه دید

در «کوبانی» بر شما چه گذشت؟

عباس اسماعیلی

شاعر با شعری ناتمام در کنار دریا سرخوش از بارانی ملایم به چه می‌اندیشد؟ از همین اکنون می‌داند که این دیگر پاره‌ای از شعری خونین نخواهد بود. آه اگر بغض مجالش دهد. در «کوبانی» اکنون نخستین باران آغاز شده است. در «کوبانی» برف می‌بارد. زین‌پس در «کوبانی» نه برف و نه باران دیگر نعمت آسمان نیست. اینجا در «کوبانی» کودکان می‌لرزند. آه اگر اشک مجالش دهد. گویی که دیگر در دنیا هیچ شاعر عصیانگری نیست. آه که دیگر هیچ مادری سر آن ندارد که ولادیمیری دیگر بزاید. پس شاعران، آبروی این جهان کجایند. پس آلبر کامو کجاست که در قلب فرانسه صدای عصیانش همچون رعد، پرطنین در فضا بپیچد. گویی که در آرژانتین دیگر هیچ مادری چه‌گوارا نخواهد زایید. کودکان در «کوبانی» از همین نخستین برف می‌لرزند. دیگر هلهله و شادی نخستین برف را نخواهی شنید تو ای شاعر لعنت‌شده در این زمانه بی‌کسی. به یاد آر که ما حتی همدردی نیز نکردیم. دیگر زین‌پس وارطان نخواهد بود که مژده دهد زمستان شکست. دلم برای تمام کودکان دنیا می‌سوزد. سهم آنها از این عدن هبه‌ای بود که ما پدران نمونه به آنها دادیم. آه که دیگر دنیا هیچ شاعر عصیانگری را نخواهد دید. زین‌پس شاعران قلابی شعارهای رنگین می‌سرایند. دیگر کسی خون نمی‌گرید. در «کوبانی» کودکان غصه می‌خورند. در «کوبانی» کودکان بغضی هزاربار بزرگ‌تر از شاعر ساحل‌نورد ما دارند. تو چه می‌دانی بغض یک کودک یعنی چه؟ سرخوش از مقام بزرگسالی‌ات، با کودکی ازیادرفته‌ات در هیچ مکانی قرار نخواهی داشت. نفرین به تو که کودکان «کوبانی» را از یاد برده‌ای. هی با توام آقایان جهان. مگر راجر واترز مرده است که با گیتار برقی شکنجه‌ات کند. شرم بر تو باد: یزید. به یاد آر ما فقط نظاره کردیم. به یاد آر که ما حتی همدردی نکردیم. دلم برای همه کودکان جهان می‌سوزد. فقط لوسین بوبن می‌داند که بغض یک کودک یعنی چه. ما فقط نظاره کردیم. پیشتر از این ما در کربلا نظاره کردیم. در ویتنام نظاره کردیم. در فلسطین نظاره کردیم. در «کوبانی» نظاره می‌کنیم، بی‌تفاوت. آه این سهم ما از زمین بود. تماشاچیان بی‌تفاوت. دیگر دنیا شاعر عصیانگری نخواهد داشت. آه اگر از این برف سهمگین کودکی زنده بماند، بی‌شک او دنیا را محاکمه خواهد کرد. لطفا در این لحظه به بشارت پاره‌ای از بهشت باقیمانده در وجودتان سکوت کنید، جرم خود را بپذیرید. لطفا سکوت کنید و افاضات نفرمایید. شما که در تمام طول تاریخ سکوت کرده‌اید، پس اکنون نیز سکوت کنید. به یاد آر ما همدردی نیز نکردیم. نه اشکی نه آهی. ما بی‌تفاوت بودیم. زین‌پس نیز...

درام تلفنی

ما آدمیم

سوسن مقصودلو

- بابا کی میایی؟ - مامانت نیست؟ - نه جلسه داشت؛ هنوز نیومده. - خب میاد. - تو کی میای؟ - هروقت جلسه‌ام تموم بشه.- جلسه‌ات کی تموم میشه؟ - محبوبه‌خانم رفت؟ / - آره. مامان بهش گفت راهت دوره؛ ظرفارو که شستی برو. می‌گفت شب که بشه اسیر میشم. / -خب تو دیگه بزرگ شدی. مواظب خودت باش تا مامان بیاد. - باشه. تازه یه کلاغ هم اینجاست. - کلاغ؟ - آره یه کلاغ رفته روی دیوار. / - چه‌کار می‌کنه؟ - داره یه‌چیزی می‌خوره. - عصرونه خوردی؟ / - کلاغ چی می‌خوره؟ - همه‌چی. غر نمی‌زنه. - شیر می‌خوره؟ / - گمون نکنم. - کله‌پاچه می‌خوره؟ - نه. - سبزی‌خوردن می‌خوره؟ - نمی‌دونم؛ فکر نکنم. / - پیاز می‌خوره؟ - نه؛ پیاز نمی‌خوره. - آشغال چی؟ آشغال می‌خوره؟ - آشغال؟ شاید - تو غذا خوردی؟ / - آره. آدما آشغال می‌خورن؟ - نه. آشغال چیز بدیه. میکروب داره. / - من یه پسری‌رو دیدم داشت توی سطل زباله دنبال آشغال می‌گشت. / - آها. - اون پسر بدیه؟ - نه. - پس چرا دنبال آشغال می‌گشت. مگه آشغال میکروب نداره؟ / - مامانت نیومد؟ - نه. سر جلسه است. - جلسه منم داره شروع میشه باید برم. - بابا! - بعلله. - کلاغا اگه آشغال بخورن مریض میشن؟ - نه! - چرا؟ / - اونا با ما فرق دارن. - چه فرقی؟ - اونا کلاغن؛ ما آدمیم. - چرا؟ - چرا چی؟ - چرا ما آدمیم؟ - بزرگ شدی خودت می‌فهمی. - من الان بزرگم. - نه تو فقط شش‌ساله. / - خودت گفتی تو پسر بزرگی شدی. مواظب خودت باش. - آره تو دیگه بزرگ شدی.

نگاه فردا

پانیذ، مذاکرات هسته‌ای و مداوای مقدس

سیدعلی طباطبایی . استاد دانشگاه

چشمان «پانیذ» خیسِ اضطراب پاسخ‌های مثلا عاقلانه من به سوالات مثلا کودکانه اوست. ولی در پس پاسخ‌های من به سوالات او و تلاش من برای ازبین‌بردن بی‌قراری‌اش و تلاش او برای به‌دست‌آوردن قرارش، موج‌های بیم و امید یک نسل به حرکت درآمده است و من که خسته از جلسه سه‌ساعته با فعالان تجاری ایران در عمان در صبح و جلسه چهارساعته در بنیاد سعدی در عصر، «بدون فرصت خوردن ناهار»، با درد زخم‌معده خود مبارزه می‌کنم و همراه با رصد اخبار مذاکرات، سوالات مداوم دخترم را می‌شنوم و پاسخ‌ها مرا به نوشتن وادار می‌کند. شاید نوشتنم تسکین دردی باشد که من در دل دارم و چه مسکنی بخت من شده است. مُسکن نوشتن و مداوا با کاغذ و قلم و چه «مداوای مقدسی» و من اینک در حال مداواشدنم... . سوالات مسلسل‌وار پانیذ با پاسخ‌های مسلسل‌وار من قطع نمی‌شود. لوح ذهن او از جواب‌های من قانع نمی‌شود و ادامه می‌یابد.

انرژی هسته‌ای چیست؟

سوالات دغدغه‌آمیز پی‌درپی پانیذ هشت‌ساله، درباره آینده، تنها از کنجکاوی کودکانه او نسبت به گفت‌وگوهای من و همسرم درخصوص مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی بود. اگر پانیذ درکی از مفهوم مذاکره و توافق ندارد، اما به مدد سیمای ملی، درک عمیقی از مفهوم جنگ به دست آورده است. پانیذ به مدد صداوسیما در انعکاس جنایات صهیونیست‌ها علیه کودکان غزه، جنگ را می‌فهمد. پانیذها و کودکان ما نگران آینده خویشند حتی اگر آن را به زبان نیاورند و میان نگرانی‌های گفته و ناگفته کودکان ما نسبت به آینده، وظیفه ما در حال‌حاضر چیست؟

آینده پانیذهای کشور ما بیش از هرچیز و پیش از هرچیز دیگر باید در یاد ما باشد. آینده کودکانی که آرامش، آسایش، حمایت و کرامت را می‌طلبند و اینها را با نگاه خود، احساس خود، اضطراب خود، قرار خود و بی‌قراری خود به ما می‌گویند، حتی اگر ما آنها را نشنویم و حتی اگر به آنها گوش نکنیم، حتی اگر آنها را نبینیم و حتی اگر به آنها نگاه نکنیم.

کاری که در فراسوی مرزهای ملی توسط دیپلمات‌های ما در جریان است چیزی جز آوردن قرار به ذهن بی‌قرار کودکان ما نیست. چیزی جز تلاش برای ساختن آینده‌ای آرام در دریای پرتلاطم زمان حال نیست و ما همگی باید از سفیران کشور که تلاش می‌کنند بذر امید و نهال آرامش را در زمین دل‌های کودکانمان بکارند، تشکر کنیم و ما باید از سربازان دیپلماسی خود تشکر کنیم که در تلاشند در معرکه بیقراری و قرار، سراب و آب و میدان‌های مین و زمین، آرام‌بخش دل ناآرام نسل آینده باشند و... .

انگاری من نیز اینک مداوا شده‌ام و دیگر دردی ندارم. کاغذ و قلم مرا مداوا کرده است.

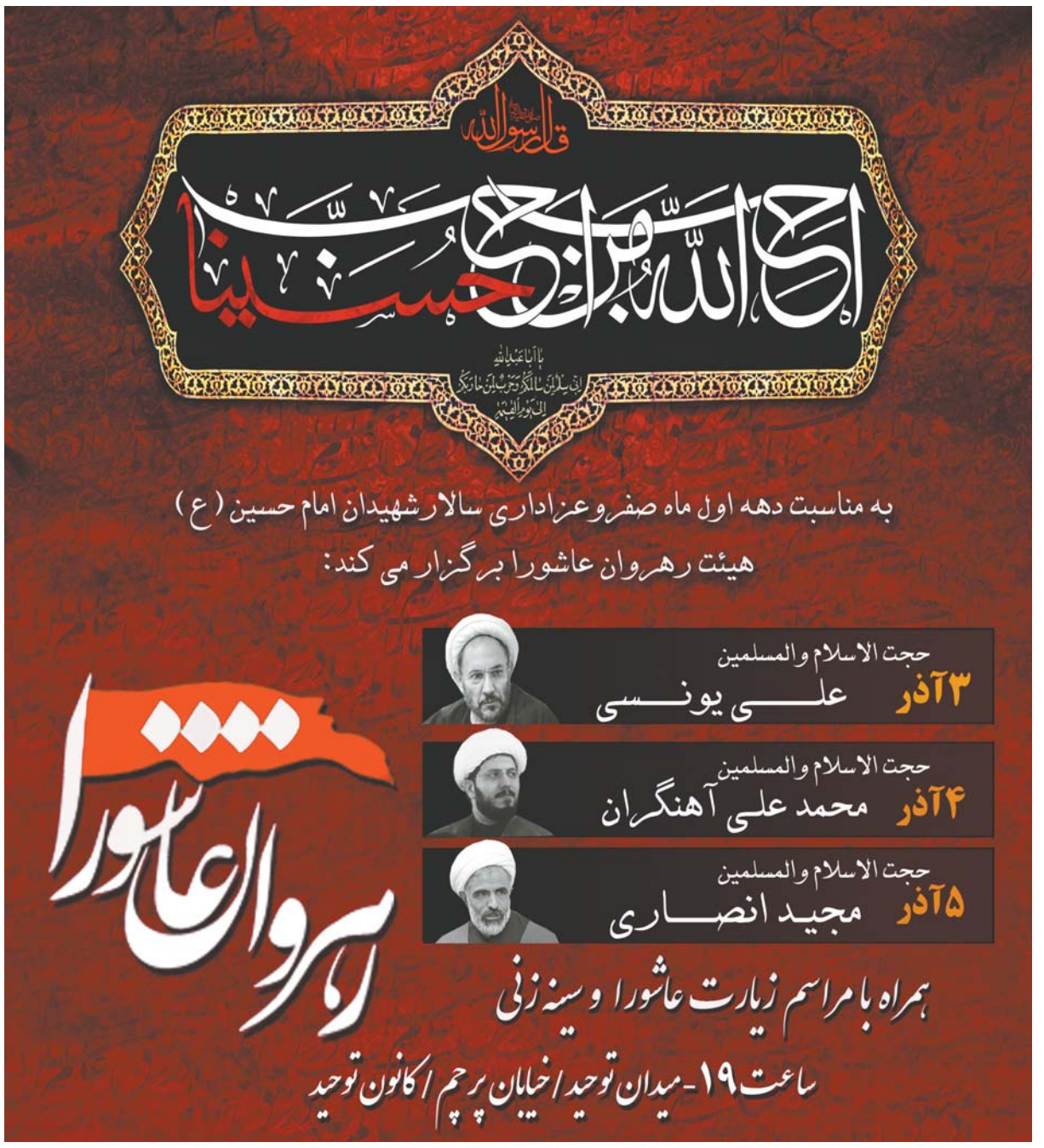

ارتباط با روزنامه شرق
SHARGHLINE
@SHARGHDAILY.IR

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۸۸۱۹۳۹۷۹-۸۸۱۹۰۴۶۸